

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

نوشتۀ: تدارک کمونیستی
فرستنده: علی مشرف
۰۵ جولای ۲۰۲۴

بیانیه سازمان تدارک کمونیستی به مناسبت انتخاب ۱۴

شاه برهنه است، برای جدالهای بزرگ آماده شویم

آنچه در صحنه انتخابات به نمایش درآمد، کل ظرفیت تاریخی بورژوازی ایران بود و هست. این وضعیت به همان اندازه که محصول مهندسی شورای نگهبان و بیت رهبری است به همان اندازه نیز محصول و نتیجه عملکرد اپوزیسیون منحل، فاسد و ابتر برانداز و سرنگونی طلب است. وضعیت کنونی برآمده از توان تاریخی بورژوازی ایرانی است که به جای ولتر و روسو و روبسپیر و دیدرو، زیباکلام و حجاریان و قالیباف و حداد عادل و رضا پهلوی و مسیح علینژاد از دل خود بیرون می دهد. این طبقه به ته خط رسیده است.

«و مکر و مکر الله والله خیر الماکرین»، و «مکر کردند و خداوند نیز مکر کرد و خداوند بهترین مکرکنندگان است.»
سوره آل عمران، آیت ۵۴

چند روز دیگر چهاردهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری ایران به پایان می رسد و از میان دو چهره باقی مانده یک نفر بر مسند ریاست جمهوری تکیه خواهد زد و مبارزات انتخاباتی به پایان خواهد رسید. پایان مبارزات انتخاباتی اما به هیچ وجه پایان مجادلاتی نخواهد بود که در جریان مبارزات انتخاباتی مجدداً سر بر آوردند و باگذشت هر روز از حدت و شدت بیشتری برخوردار می شدند. روز ۱۶ تیر ماه-سرطان- دور جدیدی از فعالیت روتین آمادگی برای انتقال قدرت به یک دولت جدید آغاز خواهد شد. به عکس، مبارزات دوران انتخابات بدون وقفه ادامه خواهند یافت و مستقل از این که کدام نامزد برنده و کدام بازنده باشد، دو اردوی متخاصم درون طبقه حاکم جدال بیرحمانه خود را همچنان ادامه خواهند داد. نه از آن رو که خصومت آنان خصومتی ناشی از یک کینه‌ورزی کور و یا جدالی صرفاً بر سر منافع و منابع است، بلکه از آن رو که مضمون و ماهیت این جدال همان مضمون و ماهیتی است که اکنون در سطح جهانی در درون نظم سرمایه داری و بر سر آینده آن در جریان است. ایران اکنون یکی از گرگ‌های اصلی تعیین تکلیف نظم سرمایه داری در سطح جهانی است و این آن چیزی است که مانع از برقراری دورانی آرام از حکمرانی در ایران می شود. از زمان سرنگونی بالگرد سید ابراهیم رئیسی و همراهان، یک بار دیگر خطوط همین جدال بر صحنه سیاست ایران آشکار شده اند. و این بار برد یا باخت یک طرف دیگر یک پیروزی یا شکست مقطعی نخواهد بود، یا مقدمه ای خواهد بود برای یک آرایش درون طبقاتی دراز مدت با تمام عواقب اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی آن و یا

آغاز دوران بی‌وقفه ای از جدالهای خونین دسته بندی های متخاصم درون طبقه حاکمه با صف بندی های متنوع قومی و مذهبی و فرقه‌ئی.

انتخابات پیش‌رئیس ریاست جمهوری در شرایطی برگزار می‌شد که جامعه در شدیدترین تلاطمات ۵ سال گذشته، از آبان -عقرب- ۹۸ تا شورش ۴۰۱، تا مرز از هم گسیختگی کامل پیش رفته بود. در آبان ۹۸ نظام سیاسی حاکم نخست خود را در برابر توده محروم کارگران و حاشیه نشینان قرار داده بود تا بعد از آن و در جریان بلوای ۴۰۱ گسست خود با طبقه متوسط شهری را کامل کند. حکمرانی رئیسی قرار بود کیمیای مرهم زخمهای درون طبقه حاکمه از یک سو و پیوند زدن مجدد شکاف کل طبقه حاکم با توده محرومان از سوی دیگر باشد. تسخیر بازارهای جدید برای سرمایه ایرانی، گشایش چشم اندازهای پیوستن به بلوک بندی های جهانی در عین حفظ رابطه با غرب موعود، شتاب هر چه بیشتر در کوچکتر کردن دولت و «مردمی سازی» اقتصاد، حذف هر چه بیشتر حشو و زوائد و مقررات «دست و پاگیر» برای کارآفرینان محترم کهنه و نو، دال‌رپاشی بیشتر و بیشتر برای آرام نگه داشتن طبقه متوسط سکولار خشمگین شهری و اعوان و انصار آن در دستگاه اداری و بوروکراتیک و تکنوکراتیک دولتی و سرانجام به عنوان گل سر سبد همه اقدامات دیگر راندن باز هم بیشتر سطح دستمزد کارگران به زیر ارزش واقعی با کاهش دستمزدهای واقعی، داروی این کیمیا برای طبقات ممتاز جامعه بود و برای طبقات محروم جامعه گفتار درمانی سید محرومین باقی ماند و سفرهای استانی. دیگر جایی برای شکوه هیچ کارگری باقی نمی ماند. اگر او شش روز هفته را جان می‌کند و سفره اش باز هم کوچکتر می شود، اکنون می‌دید که رئیس جمهور خدمتگزار تمام هفت روز هفته را جان می‌کند.

زخمها در حال ترمیم بود. دوران رئیس جمهوری که به جای گشت ارشاد حجاب گشت ارشاد مدیران را وعده داده بود، گشت مدیران را فراموش کرد و به دوران گشت حجاب و بازاریابی برای همان مدیران تبدیل شده بود: هر سفارتخانه یک بنگاه اقتصادی. پیش به سوی فتح بازارهای جهانی، نخست از مسیر کشورهای همسایه. پیش به سوی صادرات و رشد. جمهوری اسلامی در پنجمین دهه از حیات خود بالاخره موفق شده بود به همت جوانان «گام دوم» و اندیشکده های امام صادق و شریف، پراگماتیسم بورژوازی را برای نخستین بار به طور همه جانبه فرا گرفته و به کار ببندد. «جریان انقلابی» نظام که با حمله به «ترک فعل» جریان انحلال طلب «خودت بمال» جایگزین آن شده بود، تمام هم و غم خود را بر آن گذاشت تا نشان دهد که سازمانده بهتری از نظم تولیدی سرمایه‌داری است.

به این ترتیب دوران سه ساله ریاست جمهوری رئیسی به یکی از فشرده ترین دوره های گسترش و اشاعه تقدس مالکیت خصوصی و نظم بازار و بازار جهانی بدل شد. اگر در سالهای آغازین دهه هفتاد سیلی از ادبیات لیبرالی جامعه ایران را در خود غرق کرد، اکنون و در دوران رئیس جمهور خدوم و «انقلابی» از همه گوشه و کنار جامعه اقتصاد دان بازار آزادی سر بلند کرد. رقابتی سنگین بر سر ارائه بهترین دفاع از ارتدوکسی بازار و مالکیت خصوصی بین تمام اندیشکده های حوزوی و دانشگاهی و بین تمام اکانت های شبکه‌های اجتماعی و برنامه سازان یوتیوبی و سرانجام رسانه‌های چاپی به مثابه توپخانه سنگین بورژوازی در گرفت. سیری که در هشت سال دوران روحانی در میان طیف بورژوازی سکولار گلوبالیست غرب محور در جریان بود، اکنون دیگر به طور قطعی در میان ارزشی های جمهوری اسلامی نیز به سیر مسلط بدل گردیده و همه و هر گونه ایده دفاع از منافع توده های زحمتکشان در برابر تهاجم بازار را به حاشیه راند. رشد، توسعه، صادرات، محرکه های تعیین کننده ای بودند که اکنون به یک وفاق همگانی در جمهوری اسلامی منجر شده بودند. پیشکسوتان بازار آزادی، پیروان هایک و فون میزس، غنی نژاد ها و عبده ها و نیلی ها، اکنون در برابر انبوهی از نظریه پردازان بازار آزادی با رادیکالیسم قاطع رنگ می باختند. صادق الحسینی ها و سید امیر سیاح ها نشان می‌دادند که خلف صادقی برای استادان به شمار می آیند. در مقابل واژگان زیبای رشد، توسعه

و صادرات، ناواژگان منفور ناترازی و اقتصاد دستوری و رانت پنهانی نهاده شدند تا تمام جامعه در چهارچوبی واحد در خدمت به امر مقدس انباشت سرمایه به حرکت درآید.

تمام تکانهای عظیم ژئوپلیتیک جهانی و در هم شکستن اسطوره شکست ناپذیری امریکای ابرقدرت و سازمان جنگی آن ناتو در افغانستان و سپس باتلاق اوکراین نیز نه تنها نتوانست تغییری در این سیر تکامل و تعمیق مناسبات سرمایه داری در ایران به وجود آورد بلکه حتی به عکس، شتاب آن را تقویت نمود. قدرت دولتی حاکم که اکنون هم فراکسیون رقیب متشکل از ائتلاف الیگارشیک تکنوکراتها و بوروکراتهای غرب محور را عقب رانده و هم موفق شده بود همراه با در هم شکستن بلوای طبقه متوسط سکولار جندریست ضربات کارئی بر ستادهای فرماندهی لمپنیسم فاشیستی سلطنت طلب و مجاهد وارد کند، حال با آرامش خاطر بیشتری به فعل در آوردن همان برنامه‌هایی را در دستور کار قرار می‌داد که دولت پیشین با «ترک فعل» و در انتظار مرحمت کدخدا از انجام آن طفره رفته بود. تقویت موقعیت دولت مستقر با پیوستن به پیمانهای شانگهای و بریکس و تشنج زدائی منطقه ئی با دول عرب و بویژه ضربات کوبنده محور مقاومت بر اسرائیل به عنوان سنگر بلوک ترانس آتلانتیک در خاورمیانه، خلاف تصور طرفداران چپ محور مقاومت، مبانی رویکرد سرمایه دارانه حکمرانی را تقویت نموده بود و نه ایجاد محدودیت در آن به نفع توده های زحمتکش را. آنچه تغییر کرده بود، پذیرش این واقعیت از سوی فراکسیون رقیب بود که جمهوری اسلامی اکنون دیگر نظامی تثبیت شده است و اگر قرار است تغییری به نفع جریان غرب محور خواهان پیوستن به «نظم مبتنی بر قواعد rules based order» تحت هدایت غرب به رهبری امریکا صورت بگیرد، چنین تغییری فقط می‌تواند در درون خود همان نظام و با پذیرش ساختارهای کنونی قدرت در آن صورت پذیرد. مسأله فقط چگونگی بازگشت به زمین بازی بود.

چهاردهمین دور انتخابات ریاست جمهوری در چنین فضایی برگزار می شد. در وفاقی همگانی، سیگنالهای پذیرش قواعد بازی از سوی دو طرف رد و بدل شد تا زمینه برای برگزاری انتخاباتی فراهم شود که هدف آن از هر دو سو استقرار یک دولت توسعه گرا معرفی می شد. از یک سو سنگین وزنه‌های منفرد کنار گذاشته شدند تا در جریان مبارزات انتخاباتی حقیقتاً سه جریان واقعی درون نظام سیاسی به رویارویی بپردازند: ائتلاف گسترده برجام محور متشکل از اصلاح طلبان و کارگزاران و اعتدالیون و دو جناح چپ‌ها و پاجوش های درون فراکسیون حاکم یا دو جناح سرداران و مقامات عالی و نیروهای دون پایه نظام. سیر این تطور نیروها البته از درون شورای نگهبان گذشت و نه از درون یک روند باز. نتیجه اما حقیقتاً از بیشترین انطباق با آرایش نیروها در درون نظام برخوردار بود و به بهترین وجه ممکن توازن قوای درونی آن را منعکس می نمود. اصلاحات در کنار دو توپچی اصلی، آخوندی و جهانگیری، یک جوکر را نیز رسماً به عنوان نماینده اصلی خود به میدان فرستاد تا این سیگنال را ارسال کند که تنها در این صورت در پروژه بازگشت دادن طبقه متوسط به زمین بازی به طور جدی شرکت خواهد کرد. با این سیگنال بود که امثال علی لاریجانی از دور خارج شدند. آن‌ها دیگر کسی را نمایندگی نمی کردند. و با پزشک‌های نامزدی وارد میدان شده بود که بیشتر از هر کس دیگری آن اجماع ناشی از توازن قوای کنونی را در درون اصلاح طلبان منعکس می کرد. اصلاح طلبی که هم مبارزه با فیلترینگ و هم آزادی‌های دختران را با برنامه توسعه هفتم رهبری پیوند می زد. هیچ بیانی خصلت نما تر از این برای پروژه آشتی دادن طبقه متوسط شهری با نظام سیاسی نمی‌توان تصور نمود. و در سوی دیگر ماجرا، از همان آغاز روشن بود که هیچ یک از دو جناح چپ‌ها و پاجوش ها را نمی‌شد از مبارزه انتخاباتی کنار گذاشت. همه چیز برای یک مبارزه انتخاباتی بدون ریسک مهیا بود.

همه چیز الی یک چیز مهیا بود. تدبیر طبقه حاکمه با سرعتی غریب در برابر تدبیر مبارزه طبقاتی رنگ باخت. دقیقاً آن چیزی که قصد حذف آن از مبارزات انتخاباتی را داشتند با قدرت تمام به میدان آمد. انتخاباتی که قرار بود نقطه عزیمت

دورانی از تکامل آشتی جویانه درونی باشد، بار دیگر به جولانگاه نیروهای متخاصم درون طبقه منجر شد. آن هم نه فقط بین اردوی مسلط بر دستگاه دولتی و اپوزیسیون اصلاح طلب، بلکه حتی چه بسا شدید تر در درون خود جریان مسلط و بین چنارها و پاجوش ها. روشن شد که همانا مبارزه طبقاتی مکارترین مکاران است.

آنچه در صحنه انتخابات به نمایش درآمد، مضحکه ای بود که نمی توانست به هیچ یک از نیازهای طبقه حاکم و نظام سیاسی آن پاسخ دهد. اجماعی که در بین نامزدهای انتخابات بر سر مبانی سازماندهی یک دولت توسعه گرا شکل گرفته بود، عملاً همه و هر گونه مجادله پیرامون گرگانهایی از قبیل خدمات عمومی و بهداشت و آموزش همگانی و همچنین جهتگیری های سیاسی و ایدئولوژیک و نقش و جایگاه ایران در جدال تاریخساز جهانی در حال وقوع و حتی نقش ایران در منطقه را از مجادلات حذف نموده و با کاریکاتورهایی مضحک از قبیل «رابطه با همسایگان» جایگزین نمود. در کمال تعجب رقابتی که بین نامزدهای ریاست جمهوری کشوری کلیدی در منطقه – و البته جهان- درگرفت نه بر سر چشم اندازهای جهانی و الگوهای سازماندهی روابط تولیدی و توزیعی جامعه بلکه بر سر این بود که کدام یک در متحقق نمودن الگویی که مشترک به نظر می رسید کارشناس تر و با تجربه تر است. و هر جا که صحبت از سیاستهای توزیع ثروت و اختصاص منابع به میان آمد، جنبه طبقاتی آن کنار گذاشته شد تا بر «حسابرسی» و جلوگیری از فساد و ریخت و پاش تکیه شود. «قاطعیات انقلابی» تنها آنجایی درخشید که سردار مجلس شمشیر گذاخته خود را رو به مهاجرین به پرواز درآورد. چنان مجادله بی روحی البته نمی توانست به هیچ یک از اهداف خود در شکل دادن به یک دولت «مشروع» دست یابد. به آن فقر محتوا و بدبیه کارشناسی این نیز اضافه می شد که نامزدهای ریاست جمهوری بیش از آن که به نامزدهای بالاترین مقام اجرایی کشور شباهت داشته باشند به بازیگران یک کمدی شبیه بودند. از رئیس سوپر رادیکال بازار آزادی بنیاد شهید که نفس حضور وی در جایگاه یک نامزد ریاست جمهوری یک ناهنجاری مضحک و وهن توده رأی دهندگان بود تا تانک انقلاب و رئیس مجلسی که فقط چند روز پیشتر از آن به ریاست برگزیده شده بود و قسم جلاله خورده بود که تمام نیرویش را برای آن پست به کار خواهد گرفت و حزب الهی جانبازی که هنوز و بعد از بیش از سه دهه فعالیت در بالاترین مقامات سیاسی جمهوری اسلامی قادر به تشخیص تفاوت بین مبارزه سیاسی و مباحثه حوزوی نشده است. تاج سر همه اینان اما آن نامزدی بود که به نمایندگی از متکبرترین و پرتبختر ترین اقشار الیت طبقه متوسط شهری در انتخابات حضور یافته بود. انتخابی آگاهانه از سوی ائتلاف اصلاح طلبان برای پنهان کردن چهره اشرافی و گرفتن ژست احمدی نژادی به سوی توده مردم محروم. جریان مدعی فرهیختگی و برخورداری از فرهنگ، نامزدی چاله میدانی را به میدان فرستاد که افتخار اصلی اش ندانستن و نفهمیدن بود و این که همه چیز را به کارشناسان خواهد سپرد. و به نوعی البته همین طنز تلخ جوهر تمام اجماع درون طبقه حاکمه را نیز به نمایش می گذاشت. او فقط به مضحک ترین شکلی آن چیزی را بیان می کرد که همه آنها را دیگر با ژست جدی در صدد انجام دقیقاً همان امر بودند.

البته که این مضحکه نمی توانست پا برجا بماند. پرسش فقط این بود که چگونه و به کدام سو در هم خواهد شکست. پرسشی که با ورود جواد ظریف، امیر کبیر عربده کش اصلاحات، پاسخ خود را دریافت. نظام تمام دستاورد خود در وعده صادق و سپس تشییع جنازه میلیونی رئیس جمهور شهیدش را در یک انتخابات به مزایده گذاشته بود تا بتواند به آرایش با ثبات بعدی اش دست یابد. غافل از این که انتخابات در دمکراسی فقط مزایده شارلاتانیسم و شامورتی بازی است و برای هر چیز دیگری که با منافع نیروهای درگیر خوانایی نداشته باشد تبدیل به یک مناقصه می شود. بزرگترین پیروزی های نظامی هم در چنین انتخاباتی افتخاری نصیب هیچ کس نخواهند کرد. برعکس، آن ها که آن پیروزی ها را به زیان خود می دانند آن پیروزی ها را هم به لجن خواهند کشید. و دقیقاً همین واقع شد. از پشت کاپشن احمدی نژادی

پزشکیان سایه‌های بلند تمام الیگارشهای ترانس آتلانتیک سر برآورد تا از فرصتی که نظام در اختیار آن‌ها قرار داده بود برای در هم کوبیدن پایه‌های همان نظام و تحکیم موقعیت به مخاطره افتاده خویش استفاده کنند.

از همان لحظه ورود ظریف به مبارزه انتخاباتی روشن شده بود که این بار دیگر مبارزه‌ای خواهد بود برای به تسلیم کشاندن نظام جمهوری اسلامی در برابر بلوک غرب. اگر تا پیش از آن به نظر می‌رسید که بورژوازی لیبرال و ترانس آتلانتیک ایرانی به عضویت در پیمانهای شانگهای و بریکس تن داده است، حال و با آشکار شدن ضعف طرف مقابل فرصتی فراهم آمد تا یک بار دیگر یک یورش برای کشاندن ایران به دایره اقمار غرب سازمان داده شود. یورش‌هایی که از نقطه نظر این بورژوازی یکباره همه چیز را حل خواهد کرد و آن را به یک جزء انتگره در نظام حکمرانی جهانی داووس بدل خواهد کرد، با تمام نتایجش از سیاستهای ضد انرژی فسیلی و اتمی تا جندرپالیسی و روس ستیزی و چین هراسی.

و روشن بود که چه کسی نخستین قربانی این تحول خواهد بود: قالیباف. این غیر سیاسی‌ترین و در عین حال پر حاشیه‌ترین نامزد ریاست‌جمهوری باز هم قادر به تشخیص بزنگاهها نشد و باز هم از گردونه به بیرون پرت شد. او در سال ۸۴ تونی بلر را کپی کرد و نفهمید که توده مردم کسی مثل احمدی نژاد را می‌خواستند و باخت. در انتخابات ۹۶ ژست ضدیت با ۴ درصدی‌ها را گرفت و نفهمید که آن ژست با حمایت از برجام جور نیست. و حال در جریان مناظرات انتخاباتی او ترجیح داد از ورود به چالش قطبی شدن با جریان اصلاحات پرهیز نموده و در مقابل هر چه بیشتر جامعه مهاجرین را آماج حملات خود قرار دهد. روشن شد که پاجوش‌های نظامند که در مقابل یورش سکولارهای طبقه متوسطی ایستادگی می‌کنند. ساندیس خورها و جوات موات‌های نظام هر چه بیشتر در جلیلی‌چهره مطلوب خود را یافتند و استوانه‌های نظام را با تلخ‌ترین شکست خود مواجه کردند. با این شکست نسل اول جریان اصولگرایی به بایگانی سپرده شد. نسلی که شاخصه اصلی آن سیاست زدائی از جمهوری اسلامی و تبدیل آن به یک ماشین بزرگ سودآوری برای طبقه نوظهور سرمایه‌داران و ریزه خوارانشان بود.

آنچه واقع شد البته در اتاق فکرهای جریان ترانس آتلانتیک بورژوازی ایران طرحریزی شد. مسأله اما این است که گریزی از به وجود آمدن این دوقطبی نبود. اگر قرار بود تحولی با نتایج پایدار تر صورت بگیرد، چنین دوقطبی‌ای به این یا آن شکل باید ایجاد می‌شد. بدون این دوقطبی، بدون ورود مسائل گرهی مبارزه طبقاتی به درون مبارزه انتخاباتی، آنچه واقع می‌شد امتداد همان نمایش بی‌مایه و مضحک بود و نتیجه چنان نمایشی فقط و فقط نظامی می‌بود ضعیف که به هیچ کدام از طرفین جدال یاری نمی‌رساند. ویژگی تاریخی-جهانی لحظه حاضر در آن است که کشوری که خود در کوران تحولات منطقه‌ای و جهانی قرار دارد، نمی‌تواند بدون شفافیت در جهتگیری‌های اجتماعی و سیاسی و دیپلماتیک خود حتی پا بر جا بماند تا چه رسد به این که پیشروی کند. چنین جامعه‌ای در معرض فشارهای برآمده از نیروهای درونی و بین‌المللی خرد خواهد شد و این در شرایط کنونی برای همه نیروهای درگیر در مبارزه طبقاتی در ایران یک بازی باخت-باخت خواهد بود. دو قطبی حاصل شده کنونی در درجه اول محصول این روندهای پایه‌ای بود و نه خبانت و دیانت امثال روحانی و ظریف. هم روحانی و ظریف و پزشکیان و شرکا و هم جلیلی و پیش از او قالیباف و خود شورای نگهبان، صورتکهای جلو صحنه‌ای اند که عروسک گردانهای اصلی آن در پشت صحنه پنهان شده‌اند. این انکشاف تضادهای درون نظم سرمایه‌داری جهانی از یک سو و خودویژگی انکشاف همین تضادها در ایران است که به آرایش کنونی قوا منجر شده است، که پزشکیان لوطی را به سخنگوی الیت هنرمند و سلبریتی و دانشگاهی بدل کرده و جلیلی بوروکرات مؤدب حزب اللهی را به میان کارگران رانده است. همین انکشاف تضادهای جهانی و درونی است که خیل انبوه غوغاگران ۱۴۰۱ را به دستجات متخاصم حاشیه‌ای بدل کرده است که تمام توانشان به پارس کردن

با صدای بلند در استودیوهای تلویزیونی و دشنام های بند تنبانی در شبکه‌های اجتماعی و در مقابل سفارتخانه های جمهوری اسلامی بدل کرده است. حقیقتاً چگونه می‌توان به ریسمان پوسیده اسرائیل در حال غرق شدن وصل بود و سودای رسیدن به ساحل نجات را داشت؟

نه، هیچ چیز در این میان تصادفی نیست. بازیگران تصور می‌کنند که خود صحنه گردان این نمایشند بی آن که بدانند که مجریان نقشهای نمایشی تاریخی اند که به آنان محول شده است. نمایشی که پایان آن به هیچ وجه از پیش رقم نخورده و اتفاقاً به هنر همین بازیگران نیز گره خورده است. نقش بازیگران البته به آنان محول شده است اما پایان آن نمایش تاریخی را از قضا مهارت همین بازیگران در ایفای نقش خویش است که تعیین می‌کند. هر چه آن‌ها در ایفای نقش خود بی عیب تر و بهتر عمل کرده و در مقابل حریفان را به اشتباه وا دارند، به همان نسبت نیز شانس آن‌ها در رقم زدن فرجام این نمایش به نفع خود بیشتر می‌شود. عربده ها و حقه‌ها و شامورتی بازی‌ها و جنجال‌ها ابزارهایی اند که برای ایفای این نقش در اختیار آنان است. کارگردان نمایش اما این کوتوله های حقیر روی صحنه نیستند، جریانهای پایه‌ای در اعماق جامعه اند.

و بیهوده نیست که از میان تمام مجادلات دو محور اصلی هر چه بیشتر برجسته می‌شوند و در معرض دید قرار می‌گیرند: نسبت و جایگاه ایران با و در نظام بین‌المللی و نسبت نظام سیاسی و اقتصادی ایران با طبقه کارگر. همه و همه و وجوه دیگر حیات اجتماعی به نظر می‌رسد که تحت پوشش این دو محور قرار گرفته باشند. حتی گشت ارشاد و حجاب اسلامی هم گویی تنها معضلی حاشیه‌ای است. حقیقتاً نیز آن دو محورند که مشخصات الگوی حکمرانی آتی در ایران را رقم می‌زنند و مشکل دقیقاً در همین جاست. در همین جاست که طبقه حاکم، بورژوازی، در لحظه تاریخی کنونی به مرزهای قابل دستیابی خویش رسیده است و امکانی برای فراتر رفتن در پیش روی نمی‌بیند. در اولی رابطه طبقه سرمایه دار هر کشور یا هر حوزه کشوری انباشت سرمایه با رقبا است که تعیین می‌شود و در دومی رابطه همان طبقه با طبقه اصلی تولید کننده ثروت اجتماعی. و این دو هستند که اساس همه وجوه دیگر حیات اجتماعی را تعیین بخشیده و اشکال هستی اجتماعی را علیرغم هر ویژگی تاریخی-فرهنگی در هر اقلیم مشخص رقم می‌زنند. و معضل بورژوازی معاصر به طور کلی در همین است و همین نیز تقریباً در تمام پهنه جهانی به تلاطمات و تکانه های شدید اجتماعی منجر شده است. در زمانه انباشت مازاد سرمایه در سطح جهانی، در زمانه جهش های غول آسا در فن‌آوری و در بازدهی نیروی کار، در زمانه سنگین ترین و سخت ترین رقابتها بین بلوک های رقیب و متخاصم سرمایه‌داری، در زمانه میلیتاریسم و جنگ افروزی رو به رشد روزمره، انتظار دستیابی به یک الگوی قابل اتکای حکمرانی در نظم سرمایه‌داری توهمی بیش نیست. بیهوده نیست که جهان شاهد محو و زوال تمام نیروهای سیاسی سمبل نظم مسلط تکنونی و سر بر آوردن انواع تازه‌ای از ارتجاع سیاسی و ایدئولوژیک از یک سو و جوانه زدن اعتراضات عمیق اجتماعی از سوی دیگر است. همراه با آن جدال درون بورژوازی یک مشخصه جدائی ناپذیر دوران معاصر است که تقریباً در تمام جهان خودنمایی می‌کند. مسأله این است که تمام داده‌ها حاکی از آنند که هیچ‌الگویی برای حکمرانی موفق در دسترس بورژوازی نیست. تکامل سرمایه‌داری نه فقط مناسبات مبتنی بر کار مزدی را به تمام جهان گسترش و تعمیم داد، نه فقط در انکشاف سرمایه و در تأمین ملزومات انباشت پایدار سرمایه به مرزهای خود رسید، بلکه همچنین در تکوین و توسعه انواع بدیل های حکمرانی نیز تمام راههای قابل تصور را طی کرده و به پایان رسانده است. وضعیت کنونی در عین حال محصول به پایان رسیدن تاریخ کارکرد انواع الگوهای دولت سرمایه داری نیز هست، از سرمایه داری بازار آزادی لجام گسیخته تا دولتگرایی کینزی، از انواع دولتهای مبتنی بر ریاضت اجتماعی تا انواع دولتهای رفاه. تمام آنچه که در دهه های اخیر از سوی اتاق فکرها و کنفرانسها و نشستهای امثال داووس و بیلدبرگ و

بنیادها و فیلاتنروپیستهای از قبیل بنیاد سوروس و خاندان گیتس و سوپر فیلسوفانی از قبیل حراری به عنوان بدیلهایی برای آینده ارائه شدند حتی پیش از رسیدن به سن بلوغ پوسیدند. و دقیقاً این، مشکلی است که - به استثناء معدودی از کشورها از جمله روسیه و چین - گریبان بورژوازی قریب به اتفاق کشورها را گرفته است.

برای ایران نیز همین است. آنچه در صحنه انتخابات به نمایش درآمد، کل ظرفیت تاریخی بورژوازی ایران بود و هست. این وضعیت به همان اندازه که محصول مهندسی شورای نگهبان و بیت رهبری است به همان اندازه نیز محصول و نتیجه عملکرد اپوزیسیون منحط، فاسد و ابتر برانداز و سرنگونی طلب است. وضعیت کنونی برآمده از توان تاریخی بورژوازی ایرانی است که به جای ولتر و روسو و روبسپیر و دیدرو، زیباکلام و حجاریان و قالیباف و حداد عادل و رضا پهلوی و مسیح علینژاد از دل خود بیرون می دهد. این طبقه به ته خط رسیده است. نه فقط بدیلی برای حکمرانی پایداری در چشم انداز این طبقه نیست، بلکه حتی ناتوان تر از آن است که هجومی همه جانبه علیه توده های کار و زحمت را نیز سازمان دهد. می خواهد که یورش باز هم هارتری را به طبقه کارگر و توده های زحمتکش جامعه سازمان دهد، اما قادر به تولید یک خاوبر میلی هم نیست تا چه رسد به یک رضا شاه. این بورژوازی در تخاصمات درونی اش و در جدال بین دو سنگ آسیاب شرق و غرب و سرانجام زیر فشار میراث سنگین باقیمانده از انقلاب ۵۷ فرسوده شده است. آن ۴۰ درصد شرکت کننده در انتخابات و آن ۶۰ درصد غایب نشانه های یک جامعه پر شور و امیدوار به آینده را به نمایش نگذاشتند، انعکاس فرسودگی و ناتوانی بورژوازی ایران در یافتن راه خروجی از برزخ اضمحلالی بودند که بیش از یک دهه است این جامعه را در چنبره خود گرفته است. و دقیقاً از همین روست که برای اولین بار در تاریخ جمهوری اسلامی وعده و وعید به کارگران نیز وارد سوخت و سازهای انتخاباتی می شود و برای اولین بار یک رئیس جمهور آینده علناً خود را به افزایش دستمزد متناسب با تورم متعهد اعلام می کند. دقیقاً به همین دلیل هم هست که تابوهایمانند استعمار پیمانکاری تبدیل به موضوع مبارزات انتخاباتی می شوند. با هر دور از منازعات و جدالهای درون طبقه ای بورژوازی ایران در سه دهه گذشته، همه طرفهای جدال بخشی از توان خود را نیز از دست دادند. امروز و در اوج این فرسایش بورژوازی سایه های بلند طبقه ای در صحنه سیاست آشکار می شود که آینده از آن اوست.

این وضعیتی است که در سوره آل عمران با عبارات و مکروا و مکر الله و الله خیر الماکرین توصیف شده است. و دقیقاً همین وضعیت است که نزد مارکس و با عطف توجه به انقلاب اجتماعی با این عبارات بیان می شوند: خوب نقب می زنی ای موش کور.

موش کور کار خود را کرده است. سایه های طبقه آشکار می شوند. مابقی به کار ما، به فعالیت و مبارزه کمونیستی، گره خورده است.

سازمان تدارک کمونیستی

۱۳ تیر - سرطان - ۱۴۰۳